

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۲۸ به تاریخ ۹۹/۱۰/۲۴

تبیین حقیقت اتصال و ارتباط با خدا از طریق اسماء الحسنای الهی - ارتباط اسماء با حجج الهی و بحث الحاد در اسماء

### مقدمه در بحث اتصال حجت به خداوند

بحث در روایت هشام بن حکم بود که بیان کرده است: «غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ»<sup>۱</sup> بیان شد که حالات حجج الهی با بقیه مخلوقات یکسان نیست، ولو در ساحت بشری یکسان هستند. و اصل نکته این تفاوت هم در ارتباطی است که با خداوند متعال دارند که آنها را سفیر کرده است. برای تبیین جمیع شئون حجت الهی و این تفاوت ها هم باید کل کتاب الحجه دیده شود تا این مسئله تبیین شود.

در کتاب التوحید در باب «نوادر»<sup>۲</sup> مرحوم کلینی روایاتی را قرار داده اند که آیات متشابه قرآن و مضامین شبیه آن است که اموری را به خدا نسبت می دهد که نیاز به توضیح خاص دارد لذا در نوادر توحید اشاره کرده اند. در این روایات از همین شأن و ارتباط ویژه حجت الهی با خدا صحبت شده است و در واقع آنقدر این اتصال شدید است که تعبیر خاصی در مورد خدا بکار رفته است. مثلاً امام را به عین الله و ید الله و وجه الله و جنب الله معرفی می کند. یا رضای امام را حقیقت رضای الهی معرفی می کند. در جلسه قبل دو عنوان «وجه الله» و «رضای الهی» را با روایات مربوطه توضیح مختصری داریم.

### تبیین حقیقت جنب الله در ارتباط خاص حجج با خداوند

اما عنوان دیگری که در روایات ما در این مسئله وارد شده و در این باب هم مرحوم کلینی روایاتی را اختصاص داده است، بحث «جنب الله» است. در سوره مبارکه زمر فرمود: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ»<sup>۳</sup> در روایات مکرری وارد شده است که یکی از شئون امام این است که جنب الهی است. باز این

<sup>۱</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۶۸

<sup>۲</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۳

<sup>۳</sup> - سوره مبارکه زمر آیه ۵۶

نکته را تکرار می‌کنیم که این معنا از یک ارتباط خاصی پرده برداری می‌کند که باید در تبیین آن از تشبیه و تجسیم دوری کنیم ولی اینها یک معانی حقیقی است و از معنای مجازی و اعتباری هم باید حذر کرد.

روایت اول در این باب معتبره هاشم بن ابی عماره است که فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَسَّانَ الْجَمَّالِ قَالَ حَدَّثَنِي هَاشِمُ بْنُ أَبِي عُمَارَةَ الْجَنْبِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ» شبیه این مضمون در روایات مکرری هست که حضرت خود را به عنوان جنب الهی معرفی می‌کند.

در روایت دیگر همین باب نوادر در صحیحہ علی بن سواد فرموده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ عَمِّهِ حَمَزَةَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ قَالَ جَنْبُ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَذَلِكَ مَا كَانَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِالْمَكَانِ الرَّفِيعِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى آخِرِهِمْ» در این روایت بیان شده که حضرات معصومین در جنب الهی هستند و این معنا را با قرار گرفتن در مکان رفیع در عالم توضیح داده است.

اما روایت دیگر صحیحہ مالک بن اعین جهنی است که در کتاب شریف بصائر الدرجات نقل شده است؛ فرمود: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّا شَجَرَةٌ مِنْ جَنْبِ اللَّهِ فَمَنْ وَصَلَنَا وَصَلَهُ اللَّهُ قَالَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِن كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ»<sup>۴</sup> در این روایت جنب را به عامل اتصال معرفی می‌کند و بیان کرده ما اهل بیت در جنب الهی هستیم و اگر کسی به ما متصل شد به خدا متصل شده است.

در روایت دیگری که در کتاب شریف احتجاج بیان شده است، در ضمن مناظره طولانی امیرالمومنین با بعض زنادقه در مورد شبهاتی که در مورد قرآن هست، این تعبیر در مورد توضیح جنب الهی وارد شده است؛ فرمود: «قَدْ زَادَ جَلَّ ذِكْرُهُ فِي التَّبَيَّنِ وَ اثْبَاتِ الْحُجَّةِ بِقَوْلِهِ فِي أَصْفِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ تَعْرِيفًا لِلْخَلِيقَةِ قُرْبَهُمْ أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ فُلَانٌ إِلَى جَنْبِ فُلَانٍ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَصِفَ قُرْبَهُ مِنْهُ»<sup>۵</sup> یعنی خداوند متعال در کتاب خودش در اثبات حجج الهی؛ که همان اصفیاء و اولیاء الهی هستند، این تعبیر آیه شریفه را فرموده است و آنها را جنب خودش معرفی کرده است؛ و حضرت بیان می‌کنند که این تعبیر در واقع «قرب» آنها را نسبت به خداوند بیان کرده است.

<sup>۴</sup> - بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۶۲. این روایت به اسناد دیگری هم در کتب حدیث نقل شده است.

<sup>۵</sup> - الإحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۲

خلاصه اینکه اگر امام به جنب الهی تعبیر شده است معنای آن شدت قرب و اتصال او به خداست که برای شما هم راه قرب و اتصال خواهد بود. به میزانی که به این جنب الهی تقرب پیدا شود و به او متصل شویم، قرب و وصال الهی بدست خواهد آمد. در واقع جنب به معنی قرب نیست ولی کنایه از این قرب و اتصال است. اوست که در جنب الهی است و کسی هم در این مرتبه از قرب و اتصال با خدا نیست و بقیه باید از طریق این جنب برای قرب و اتصال بهره بجویند. کانه هر کسی جنبی دارد که از طریق همان ما به او متصل می شویم. خدا هم جنبی دارد که برای قرب و اتصال به او باید از آن بهره برد. امام واقعاً جنب الهی است هرچند باید از تجسیم و تشبیه دوری کنیم و در عین حال یک معنای مجازی اعتباری هم نیست.

### تعبیر حجاب الله و اتصال خاص حجت الهی با خدا

یکی دیگر از عناوین مرتبط با همین بحث که در روایات این باب اشاره شده است حجاب بودن امام نسبت به خداوند متعال است. در معتبره برید عجل فرمود: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الْحَكَمِ وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ حَبِيبٍ عَنْ بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ بِنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» که حضرت را به عنوان حجاب الهی معرفی می کند که ارتباط ما با خدا جز از ورای این حجاب واقع نمی شود.

روایت دیگری که در این باب از اهمیت خاصی برخوردار است معتبره زراره است که فرمود: «بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ بَشْرِ عَنْ مُوسَى بْنِ قَادِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَكْثَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ وَ لَكِنَّهُ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَ وَلَّائَنَا وَ لَآئِنَّا حَيْثُ يَقُولُ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنَّا ثُمَّ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ» در این روایت تعبیر بسیار عجیبی بیان شده است که از یک ارتباط خاصی بین حجت الهی و خداوند متعال خبر می دهد. و همین ارتباط است که سبب می شود ولایت او ولایت خدا باشد و ظلم به او ظلم به خدا تلقی شود. حضرت به این آیه استشهاد می کنند که خدا از سه ولایت حرف زده است ولی اینها همه ولایت الله است. خدا سه ولایت در عرض هم ندارد بلکه یک ولایت است که در قالب ولایت رسول و امام خودش را نشان می دهد. علت این وحدت ولایت یک نسبت خاصی بین خدا و حجت الهی است.

## حقیقت اسماء الحسنی و طریق عبودیت خدا

اما تعبیر مهم دیگری که شاید از بقیه این شئون مهم تر باشد و جامع همه آنهاست مسئله اسماء الله بودن حضرات معصومین است. در سوره مبارکه اعراف فرموده: «وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِیْنَ یُلْحِدُوْنَ فِیْ اَسْمَائِهِ سُبُجْرُوْنَ مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ»<sup>۶</sup> خداوند اسماء الحسنی دارد که دعا و بندگی با همین اسماء واقع می شود. دعا در ادبیات قرآن و روایات در بسیاری از موارد اصل بندگی انسان است که گاهی به «مخ العباد» تعبیر می شود. این در واقع دعایی است که در جمیع اعمال انسان هست و بوسیله همین خدا جزا خواهد داد.

ظاهر این آیه مشکلی ندارد و از متشابهات نیست. این آیه بیان می کند که خدا اسمائی دارد که از طریق آن شناخته می شود و برای بندگی هم باید از همین اسماء انسان بهره مند شود و دعا با این اسماء واقع می شود. لکن در تعبیر جنب و ید و وجه و مانند اینها یک تشابهی با صفات مخلوق هست که نیاز به تبیین دارد. اما علت اینکه این بحث نیاز به توضیح پیدا کرده است این است که روایاتی داریم که اسماء را به حضرات معصومین تطبیق کرده است؛ لذا مسئله پیچیده می شود و نیاز به توضیح دارد که در قالب چند نکته بحث را تبیین می کنیم.

نکته اول این است که در ابتدا قدری مقام الوهیت خدا در نسبت اسماء باید مورد بررسی قرار گیرد. «الله» موجودی است که جامع همه اسماء و صفات است و اگر این اسماء را نداشته باشد اله نخواهد بود. اینکه می گوییم «لا اله الا الله» یعنی واقعاً کسی دارای این اسماء و صفات در عالم نیست. اینکه صرفاً بگوییم «اله» موجودی است که قابلیت و شأنیت پرستش دارد، این در واقع تعریف نکردن اله است. آنچه اله را در نقطه الوهیت قرار می دهد همین واجد اسماء بودن است. خداوند در چنین مرتبه ای است و احدی واجد این اسماء نیست. چون او این اسماء را دارد باید مورد پرستش قرار گیرد و همه دست ها بسمت او دراز شود. کسی که رازق است موجود فقیر باید هم در مقابل او خضوع کند و از او دریافت کند. همه مخلوقات فقیر و مضطر به این اسماء هستند و خودشان واجد آن نیستند ولو خودشان خبر نداشته باشند.<sup>۷</sup>

<sup>۶</sup> - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۸۰

<sup>۷</sup> - اشاره به آیه شریفه «یا ایُّهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَیَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیْدُ» سوره مبارکه فاطر آیه ۱۵ در روایات ما هم این نکته در معنای الوهیت اشاره شده؛ فرمود: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَرَجَانِيُّ الْمُسَرُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَعْقُوبَ یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زَیَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَیَّارٍ وَ کَانَ مِنَ الشَّیْعَةِ الْإِمَامِیَّةِ عَنْ أَبُوهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ فَقَالَ اللّٰهُ هُوَ الَّذِیْ یَنَآلُهُ اِلَیْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ السَّدَائِدِ کُلُّ مَخْلُوْقٍ وَ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ کُلِّ مَنْ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِیْعٍ مِنْ سِوَاهُ تَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ اَیُّ اُسْتَعِیْنُ عَلٰی اُمُوْرٍ کُلُّهَا بِاللّٰهِ الَّذِیْ لَا تَحَقُّ الْعِبَادَةُ اِلَّا لَهُ الْمُغِیْثُ اِذَا اسْتُعِیْثَ وَ الْمُجِیْبُ اِذَا دُعِیَ» معانی الأخبار، النص، ص: ۴

ارتباط ما با خداوند متعال از طریق همین اسماء است و در هر فقری برای انسان معرفتی به اسماء الهی و توسل به آن خواهد بود و انسان فقر خود را از خدا از طریق این اسماء برطرف می کند و معنای دعا کردن به اسماء هم همین است. یعنی این اسماء هم طریق معرفت ما به خدا و هم طریق عبودیت و دعای ما نسبت به خداست. در مقابل هم دعا و طلب از غیر خداست که سبب شرک است که مکرر در قرآن بیان شده است. در سوره مبارکه اعراف فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۸</sup> یعنی جریان شرک همین صدا زدن غیر است.

### تنظیم رابطه بندگی از طریق اسماء

اما نکته بعدی در این بحث این است که وقوع عبادت از طریق اسماء در روایات ما توضیحاتی دارد. در صحیحہ علی بن رثاب فرمود: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ عَبْدَ اللَّهِ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبْدَ الْإِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبْدَ الْإِسْمِ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبْدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَقَدْ عَلَّيْهِ قَلْبُهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا»<sup>۹</sup>

در این روایت بیان شده است که اگر عبادت خداوند از طریق اسماء نباشد این عبادت توهمی است. خدا خود را از طریق اسماء الحسنای خود معرفی می کند و از طریق آنها می شود او را شناخت و بندگی کرد. و الا خدایی که در پرتو اسماء الحسنی دیده نشود یک خدای توهمی است. لذا کسی که به اسماء متمسک نیست این کافر است. عده ای ادعای خداپرستی در عالم برپا می کنند ولی اینها بدنبال اسماء الهی نمی روند بلکه خودشان اسم برای خدا درست می کنند. به تعبیر دیگر یا بدون اینکه اسم الهی در کار باشند می خواهند با خدا ارتباط برقرار کنند یا می خواهند چیزی که اسم الهی نیست را به عنوان اسم الهی قرار دهند. اینها هم کافر هستند.

اما اگر کسی خود اسم را عبادت کند، این هم کافر است. اسماء الهی طریق بندگی خدا هستند و قرار نیست خودشان بندگی شوند و الا از بندگی خدا دیگر خبری نیست. یک موجود مستقلی می شود که برای خودش منهای خدا آثار قائل هستیم و او را در واقع، منشا اثر در عالم بگیریم. این هم روشن است که بندگی خدا نیست. اما اگر اسم و معنا را با هم عبادت کند این شرک است. یعنی هم می خواهد خدا را پرستش کند و هم این اسم را من دون اینکه طریق بندگی خدا باشد. روشن است که این هم اخذ آله در کنار خدا می شود.

<sup>۸</sup> - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۹۴

<sup>۹</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۸۷

اما اگر کسی آن حقیقت متصف به اوصاف و اسماء را که خداوند متعال است را عبادت کند، این عبادت موحدین و اصحاب امیرالمومنین است. باید الله تبارک و تعالی از طریق اسماء عبادت شود. از طریق اسماء معرفت و عبودیت حاصل می شود ولی باید ذات خداوند در پرتو اینها پرستش شود.

لذا با این توضیحات روشن می شود که الحاد در اسماء هم که در آیه شریفه بیان شده است به این معناست که مشرکین این اسماء الهی را به امور دیگری بغیر خدا نسبت دادند. یعنی اسماء را از حقیقت خود جدا کرده و منحرف می کنند و به امور دیگر نسبت می دهند. مثلاً اسم «رب» را به امور دیگری بغیر خدا نسبت دادند و برای امور دیگری بغیر از خدا در عالم ربوبیت قائل شدند. لذا آنها را در عرض خداوند موثر در تاثیر می دانند و در مقابل آنها خضوع می کنند تا فقر خود را به آنها پر کنند.

### مسئله شرک در معرفت و طاعت در بحث اسماء الحسنی

اما نکته دیگر اینکه این آیه شریفه که بحث عبادت با اسماء و در مقابل بحث الحاد در اسماء را مطرح کرده است، در بعض روایات با مسئله شرک در طاعت پیوند خورده است. در روایت حنان بن سدير که در توحيد مرحوم صدوق نقل شده است فرمود: «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ فَلَيْسَ لَهُ شَيْءٌ وَلَا مِثْلٌ وَلَا عَدْلٌ وَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يُسَمَّى بِهَا غَيْرُهُ وَهِيَ الَّتِي وَصَفَهَا فِي الْكِتَابِ فَقَالَ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ جَهْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَالَّذِي يُلْحِدُ فِي أَسْمَائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ يُشْرِكُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ وَ يَكْفُرُ بِهِ وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يُحْسِنُ فَلِذَلِكَ قَالَ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ فَهُمْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَيَضَعُونَهَا غَيْرَ مَوَاضِعِهَا»<sup>۱۰</sup>

در این روایت حضرت می فرمایند: کسانی که دچار شرک شدند و الحاد در اسماء دارند، کسانی بودند که اسماء الهی را در غیرموضع خود تطبیق کردند و از روی جهل مشرک شدند و خیال هم می کنند در حال فعل حسن هستند. حضرت در بیان این مسئله به آیه شریفه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»<sup>۱۱</sup> اشاره می کنند که در روایات مکرری داریم که

<sup>۱۰</sup> - التوحيد (للصدوق)، ص: ۳۲۱

<sup>۱۱</sup> - سورة مبارکه يوسف آیه ۱۰۶

این آیه در مورد شرک در طاعت است.<sup>۱۲</sup> یعنی در ظاهر نمی خواهند چیز دیگری بغیر خدا را پرستش کنند ولی در عمل چیزی را بجز خدا و در عرض الله تبارک و تعالی محل اثر می دانند و لذا می خواهند فقر خود را با او برطرف کنند و به تبع در مقابل او خضوع می کنند و اطاعت در مقابل او شکل می گیرد و همین سبب شرک می شود و به تعبیر این روایت دچار الحاد در اسماء شوند.

در این شرک در طاعت هم دو حالت وجود دارد. حالت اول این است که چیزی را در عرض خدا محل اثر می دانند؛ مثلاً افلاک را در عرض خدا رزاق می دانند؛ در روایت یعقوب بن شعیب فرمود: «عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ قَالَ كَانُوا يَقُولُونَ نُمْطَرُ بِنَوْءٍ كَذَا وَ بِنَوْءٍ كَذَا وَ مِنْهَا أَنَّهُمْ كَانُوا يَأْتُونَ الْكُهَّانَ فَيُصَدِّقُونَهُمْ فِيمَا يَقُولُونَ»<sup>۱۳</sup> یعنی کسانی که افلاک را در عرض خداوند متعال صاحب اثر می دانند و آن را با کهنات و... دنبال می کنند، اینها شرک دارند ولو شرک در عبادت نیست. ولی این سبب می شود چیز دیگری را موثر می دانند و می خواهند فقر خود را با آن پر کنند و دست به سمت خدا دراز نمی کنند و خدا را صدا نمی زنند. این شرک در معرفت است که سبب شرک در طاعت می شود. در عین اینکه قائل است که در مقابل خدا باید خضوع کرد و از دست او رزق را گرفت به چیز دیگری هم در عرض خدا به عنوان منبع رزق قائل می شود.

یا در روایت مالک بن عطیه فرمود: «عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ قَالَ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ لَوْ لَا فُلَانٌ لَهَلَكْتُ وَ لَوْ لَا فُلَانٌ لَأَصَبْتُ كَذَا وَ كَذَا وَ لَوْ لَا فُلَانٌ لَضَاعَ عِيَالِي أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَدْ جَعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ يَرْزُقُهُ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ قَالَ قُلْتُ فَيَقُولُ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ مَنَّ عَلَى فُلَانٍ لَهَلَكْتُ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهَذَا»<sup>۱۴</sup> همین که بگویم فلانی جان من را نجات داد یا مرا از خطر و مصیبت محفوظ داشت، همین ها شرک در طاعت است. یعنی چیزی را در عرض خدا و اسماء الهی موثر بداند و آثار او را دنبال کند. اینها همه قرار دادن اسم الهی در غیر موضع خود است. فردی یا چیزی را در عالم رازق و حافظ و... می داند که این سبب شرک در طاعت و الحاد در اسم خواهد بود.

حالت دوم در این شرک در طاعت این است که ادعا شود که چیزی که اسم الهی نیست را از جانب خودمان اسم الهی بگیریم. یعنی فرد قائل است که اسم رازق خداست که در عالم رزق می دهد ولی قائل می شود که برای دریافت از دست

<sup>۱۲</sup> - در موثقه فضلاء فرمود: «عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ قَالَ يُطِيعُ الشَّيْطَانُ مَنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ فَيُشْرِكُ» نیز در موثقه ضریس کناسی فرمود: «عَنْ ضُرَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ قَالَ شِرْكُ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ» الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۳۹۷

<sup>۱۳</sup> - تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۱۹۹

<sup>۱۴</sup> - تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۲۰۰

خدا و اسم رازق باید سراغ فلان شخص رفت، در حالیکه خدا چیز دیگری را مجرای اسم رزق خود قرار داده است. یعنی مصداق و تعینی که برای اسم رزاق الهی دنبال می کنیم را جایی که خودمان دل مان می خواهد و اراده می کنیم قرار دهیم. چیزی که در واقع اسم الهی نیست را اسم بگیریم و به خدا هم نسبت دهیم. مثلاً اگر قرار است هدایت از دست امیرالمومنین گرفته شود و او مجرای اسم هادی الهی است، فرد دیگری را جلو بیاندازیم و او را مجرای اسم الهی اخذ کنیم. این هم شکل دیگری از الحاد در اسماء است که به شرک در طاعت توضیح داده شده است.

هرچند این دو حالت در واقع به یک چیز برگشت می کند و خلاصه آن همان است که در روایت حنان بن سدید اشاره کرده است که اسم الهی را جای دیگر دنبال کردن و در غیر موضع خود قرار دادن است. اسم رزاق الهی را در دست غیر دیدن است و در مقابل او خضوع کردن و اطاعت از او و اقتضائات اوست. اسم هادی الهی را دست دیگری دیدن و بر او تطبیق کردن است. در واقع اینکار تطبیق اسم الهی بر جای دیگر و متدین شدن به آن است. وقتی کسی از کسی اطاعت می کند، او را منبع اثر در عالم می بیند که او را دنبال می کند. الحاد در اسماء چیزی غیر از این نیست که بجای دنبال کردن اسماء الهی، چیزی دیگری را محل اثر بدانم و دنبال کنم و به تعبیر دیگری او را اسم الهی بگیرم.

### تبیین حقیقت اسماء در نسبت با حجج الهی

حال با این نکاتی که گذشت بیان می کنیم که در روایات ما اشاره شده است که اسماء الهی مخلوق خدا هستند و این اسماء در یک نظام خاصی هم خلقت یافته اند و ابتدا یک اسم بوده است و بعد تبدیل به یک نظام اسماء شده است. و خداوند متعال برای اینکه باب معرفت و عبادت و پرستش باز شود، اسماء را خلق کرده است.

در روایات ما حقیقت این اسماء به حضرات تفسیر شده است. در صحیحہ معاویہ بن عمار که روایت چهارم همین باب نوادر توحید است فرمود: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» در این روایت حضرت، امام را اسم الهی معرفی می کند. اینکه در آیه شریفه فرمود با اسماء الهی عبودیت واقع می شود را حضرت به این شکل معنا می کنند که با معرفت ما اهل بیت عبادت در عالم واقع می شود. حضرت می فرمایند ما آن اسماء مخلوقه خدا هستیم که با ما باب بندگی و معرفت الهی باز میشود.

در واقع یک اسم ملفوظ هست که شما برای عبادت و صدا زدن خدا استفاده می کنید و از طریق آن عبودیت حاصل می شود. لکن این اسم یک حقیقتی دارد که در واقع با صدا زدن و معرفت به آن اسم است که عبادت و بندگی در عالم واقع می شود. اگر کسی بخواهد عبادت بدون طریق و اسم داشته باشد این عبادت به توهم است. اما کسی که الحاد در



اسم می کند، چیز دیگری را می خواهد طریق بندگی خدا قرار دهد درحالیکه خداوند او را اسم خود قرار نداده است، این همان شرک در طاعت است.

در ضمن خود این اسم و حقیقت آن نباید پرستش شود، بلکه اسم باید طریق برای پرستش خداوند واقع شود. عبادت خدا از طریق اسماء الحسنی که حقیقت آن حضرات معصومین هستند واقع می شود؛ در عین حال خود اسم نباید پرستش شود. اما باید برای معرفت و بندگی از همین اسماء بهره برد. با معرفت همین اسماء است که معرفت الهی واقع می شود. اینکه در روایت فرمود: «مَنْ عَبْدَ الْمَعْنَى بِإِقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سِرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا» معنای باطنی آن همین است که از طریق معرفت به امام، عبادت خدا را دنبال کند. «ایقاع اسماء بر خدا» یعنی همین که امام طریق بندگی برای خدا واقع شود نه اینکه خود اسم مستقلاً بندگی شود.

ما راهی به بندگی خدا بدون اسماء نداریم؛ اینکه امام به صراط و سبیل و باب و وجه و جنب و... معرفی می شود، همه حیثیت های مختلفی در ارتباط با خداوند متعال است که ریشه در همین دارد که عبادت و دعای الهی با همین اسماء واقع می شود. انسان در جمیع مراتب ایمانی و سلوکی خود از اسماء بی نیاز نمی شود و همیشه بندگی با اسم واقع می شود. ما که راهی به کنه ذات الهی نداریم. راه ما برای ارتباط با خداوند متعال همین اسماء الهی است. هرچند خود معرفت به اسماء رشد می کند و به همین میزان هم بندگی درجات پیدا می کند و معرفت به کنه مقامات امام است که بالاترین درجات بندگی و دعاست.

اعمال الوهیت و ربوبیت الهی در عالم به همین اسماء واقع می شود و همه چیز ذیل همین اسماء واقع می شود. در دعای صادره از ناحیه مقدسه بدست نائب حضرت حجت، فرموده: «فَجَعَلْتُهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْهًا وَ رَتْقَهَا بِيَدِكَ بَدْوَهَا مِنْكَ وَ عَوْدَهَا إِلَيْكَ أَغْضَادَ وَ أَشْهَادَ وَ مُنَاةً وَ أَذْوَادَ وَ حَفَظَةً وَ رُؤَادَ فِيهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»<sup>۱۵</sup> آن حقایقی که خدا عالم و آسمان و زمین را به آن پر کرده است و حقیقت توحید به همان در عالم واقع می شود، حضرات معصومین هستند. اینکه در دعای شریف کمیل فرمود: «بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» ناظر به همین حقیقت اسماء است. هم در قوص نزول که جریان الوهیت نسبت به مخلوقات است، این اسماء واسطه هستند و هم در قوص صعود که معرفت و عبادت در عالم واقع می شود این اسماء وساطت می کنند.

<sup>۱۵</sup> - مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۰۴

خلاصه اینکه در این آیه شریفه یک معنای ظاهری روشنی وجود دارد که خدا اسمائی دارد که باید به آنها خدا عبادت شود و در مقابل عده ای الحاد در اسماء می ورزند و این اسماء را بر جای دیگری تطبیق می کنند و شرک در طاعت پیدا کرده اند. اما یک معنای تاویلی در این آیه شریفه هست که با روایات بدست می آید که حقیقت این اسماء مخلوقات خدا هستند که عبادت با آنها واقع می شود و کسانی که الحاد در اسماء داشتند در واقع طریق بندگی و پرستش را در عالم می خواهند از غیر مسیر اسماء الهی واقع کنند. اینها کسانی هستند که بعد از رسول خدا راه دیگری را برای بندگی تعریف کرده (در مقابل راهی بندگی که خدا و رسول معرفی کرده بودند) و اطاعت امام دیگری را برپا کردند. به همین خاطر در روایات مکرری اطاعت از غیر امام به شرک در طاعت معرفی شده است.<sup>۱۶</sup>

عده ای اینکه امام واسطه در بندگی و معرفت الهی واقع شود را بعید می شمردند، ولی اگر بگوییم که در بندگی ما هزاران امر دیگر واسطه است قبول می کنند. این روشن است که بندگی ما بدون لفظ و معنی و صور ذهنی و فکر و عقل و حس و حالات روحی و حضور ملائکه و... واقع نمی شود.<sup>۱۷</sup> عده ای قبول دارند که همه اینها در بندگی ما واسطه هستند و بدون اینها بندگی واقع نمی شود ولی اگر بگوییم اصل این وساطت به قوای امام برگشت می کند و امام واسطه در بندگی ماست، قبول نمی کنند! این هم نکته ای است که واقعاً جای تعجب دارد.

و نکته نهایی اینکه بنظر می رسد اینکه در روایت هشام بن حکم هم فرمود امام «دال» و «داعی» و «معبّر» از جانب خداست، همین معنا مقصود باشد که امام با همه مقامات وجودی خودش دلالت بر خداوند متعال می کند. از طریق اسماء الحسنی است که دلالت بر معرفت و بندگی خدا حاصل می شود و همه شئون بندگی ما از طریق امام واقع می شود. اسم الهی است که طریق نزول هدایت و دلالت و امر و نهی و حکمت الهی است و لذا بندگی ما هم با همین واقع می شود. این شأن اصلی امام است و بقیه مقامات آنها از جنب و وجه و... به همین حقیقت برگشت می کند. والحمدلله...

---

<sup>۱۶</sup> - در روایت فرمود: «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا قَالَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ الْمَعْرِفَةُ بِالْأَيْمَةِ وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا التَّسْلِيمُ لِعَلِيٍّ لَا يُشْرِكُ مَعَهُ فِي الْخِلَافَةِ مَنْ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ وَلَا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ» تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۳۵۳. در این روایت روشن است که اطاعت از غیر سبب شرک در طاعت شده است. بلکه بعید نیست بگوییم شرک در طاعت ولو با شرک در عبادت در ظاهر فرق دارد بلکه لب آن به یک جا برگشت می کند. فتدبر.

<sup>۱۷</sup> - استاد اشاره به خطبه فدکیه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دارند که فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةً جُعِلَ الْإِخْلَاصُ تَأْوِيلُهَا وَضُمْنَ الْقُلُوبُ مَوْصُولُهَا وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولُهَا» الإحتجاج، ج ۱، ص: ۹۸. یعنی برای رسیدن به توحید و اخلاص هم فکر و هم عقل و همه قوای انسان دخالت دارد.